

نقد و بررسی تصحیح و تعلیقات امثال عربی درّه نادره

مصحح سید جعفر شهیدی

محمد پاشایی*

چکیده

درّه نادره متکلف‌ترین متنی است که درباره رویدادهای زمان افشاریه به رشته تحریر درآمده است. قصد مؤلف در این کتاب فضل‌فروشی و نوشتن نثر مشکل و متکلف بوده و تاریخ‌نویسی غرض‌ثانوی وی بوده است. او در این کتاب، ضمن ذکر رویدادها، برای هنرنمایی از امثال عربی بسیاری استفاده کرده است. بررسی این امثال در شناخت منابع استرآبادی در نگارش کتاب حائز اهمیت است. مهدی‌خان استرآبادی در درّه نادره از حدود ششصد مثل عربی بهره برده و سید جعفر شهیدی، مصحح کتاب، در تصحیح و توضیح برخی از این امثال دچار لغزش شده است. مقاله حاضر به نقد تصحیح و تعلیقات امثال عربی درّه نادره مصحح شهیدی پرداخته است.

کلیدواژه‌ها: امثال عربی، درّه نادره، بررسی انتقادی، سید جعفر شهیدی، تصحیح

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۷/۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۹/۱۰

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان / m_pashae@yahoo.com

مقدمه

میرزا مهدی خان استرآبادی فرزند محمد نصیر، منشی نادرشاه افشار و از مورخان دوره افشار است که از او دو کتاب مشهور تاریخ جهانگشای نادری و درّه نادره به یادگار مانده است. او در استرآباد به دنیا آمده و در دوران سلطنت سلطان حسین و تهماسب دوم صفوی مقام منشی‌گری داشته است. ظاهراً تحصیلات او در اصفهان بوده است. وی در ادب فارسی و عربی تسلط داشته، و در شعر متخلص به «کوکب» بوده است (نک. شعبانی، ۱۳۶۹: ۱۶۰/۲).

نثر درّه نادره از دشوارترین و متکلف‌ترین نثرهای مصنوع فارسی است که به اذعان نویسندگان، به تقلید و اقتباس از تاریخ و صاف نوشته شده و مشحون از اشعار عربی، فارسی و احادیث بسیار است. به جز تاریخ و صاف، نویسندگان از برخی متون ادبی مهم دیگر مانند کلیله و دمنه، سندبادنامه، گلستان و نفثه المصدور متأثر بوده است. وی در درّه نادره از واژه‌های دیرپاب فارسی و عربی، آیات، احادیث، و امثال و اشعار عرب، و نیز از صنایع گوناگون لفظی و معنوی بهره برده است (مؤید شیرازی، ۱۳۶۹: ۲۹۳). در درّه نادره حدود ششصد مثل عربی به کار رفته که از لحاظ کمیّت و نیز ارزش‌های ذوقی و ادبی قابل توجه هستند (نک. سازواری و محمدریحانی، ۱۳۹۲: ۶۹-۷۰).

درّه نادره شامل یک مقدمه، چهل فقره و یک خاتمه است. پس از مقدمه‌ای طولانی، کتاب با شرح اختلال ممالک ایران در اواخر حکومت شاه سلطان حسین و استیلای افغانان و جلوس شاه تهماسب دوم، فرزند شاه سلطان حسین، شروع می‌شود. انگیزه میرزا مهدی خان استرآبادی از نوشتن این کتاب، علاوه بر نقل تاریخ و شرح نبردهای نادرشاه، بیشتر به نمایش گذاشتن مهارت خودش در زبان عربی است؛ تا جایی که موضوع تاریخی کتاب، فدای عبارت‌پردازی‌های پیچیده مؤلف شده است. مطالب کتاب همان رویدادهای ثبت شده در تاریخ جهانگشای نادری است، اما نثر آن از جهانگشادشوارتر است.

نثر میرزا مهدی خان در درّه نادره بسیار متکلف و مصنوع و دشوار و در عین حال مختصر است و در آن واژه‌ها، ترکیبات و امثال عربی بسیاری به کار رفته است. مصحح عبارات

عربی را اعراب‌گذاری نموده و معانی واژه‌های مشکل متن را در پاورقی آورده است. تقریباً نیمی از حجم هر صفحه به شرح لغات و اصطلاحات و تعابیر عربی اختصاص یافته است. در تصحیح و توضیح برخی از امثال عربی درّه نادره لغزش‌هایی راه یافته که موجب مشکلاتی در فهم متن شده است. نمونه‌هایی از این لغزش‌ها در مقاله حاضر مورد نقد و بررسی قرار گرفته‌اند. پیش از این نیز دو مقاله، یکی در نقد و بررسی اشعار عربی درّه نادره و ترجمه آنها (مؤید شیرازی، ۱۳۶۹)، و دیگری با عنوان «بازخوانی چند مثل از درّه نادره» (پاشایی، ۱۳۹۵) منتشر شده‌اند.^۱

نقد و بررسی

● اتقِ یوماً بینَ شِدْقِکَ الدَّخَنِ (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۶۷۵)^۲

این مثل در درّه نادره چنین ضبط شده است: «و از نصیحت اتقِ یوماً بینَ شِدْقِکَ الدَّخَنِ تَبَّه پذیرفت...» که نادرست می‌نماید. در اصل مثل، به جای واژه «اتق» در معنای بپرهیز، «تقی» به کار رفته که در معنای قی کردن است: «تَقِیْ یوماً بَینَ شِدْقِکَ الدَّخَنِ». بنابراین معنی مثل چنین است: روزی که دهانت پر از دود گردد، قی می‌کنی و مسموم شوی. دخن الطعام یدخن دخنا، آن هنگام که غذا فاسد باشد و فرد را مسموم کند و دوایی جز استفراغ ندارد. برای کسی مثل زده می‌شود که کارهای ناپسندی انجام دهد و گرفتار نشود. به او گفته می‌شود که به زودی پشیمان می‌شوی و عاقبت کار خود را می‌بینی (میدانی، ۱۳۶۶: ۱۴۷/۱).

● ادقُّ من الدَّقِیقِ (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۷۱)

مرحوم شهیدی در توضیح این مثل نوشته‌اند: سوده‌تر از آرد و این مثل به صورت ادقُّ من الطحین دیده شد (همان‌جا).

۱. مشخصات این مقالات به این شرح است:

- مؤید شیرازی، جعفر (۱۳۶۹). «درّه نادره و اشعار عربی آن»، جستارهای نوین ادبی، ش ۸۸ و ۸۹: ۲۹۲-۳۰۷.

- پاشایی، محمد (۱۳۹۵). «بازخوانی چند مثل از درّه نادره». متن‌شناسی ادب فارسی، ش ۲۹: ۹۳-۱۰۱.

۲. منظور از دره نادره، از آغاز تا پایان مقاله، تنها چاپ این اثر مصحح سید جعفر شهیدی است.

در حالی که در المستقصی فی الامثال العرب و جمهرة الامثال این مثل به صورت «ادق من الدقیق» ذکر شده است: «ادق من الدقیق ای من الطحین او شیء الدقیق» (زمخشری، ۱۹۸۷: ۱۱۷/۱؛ عسکری، ۱۳۶۶: ۴۴۳/۱).

● أصابنا جاز الضبع (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۶۱۱)

این مثل در مجمع الامثال به صورت «أصابنا وِجَارُ الضَّبْعِ» ثبت شده است (میدانی، ۱۳۶۶: ۳۹۴/۱)؛ به معنای «باران سختی بر ما رسید». بنابراین ضبط «جَار» به جای «وِجَار» ناشی از خطای مصحح بوده است. در دره نادره چنین آمده است: «نَمِرِ رَزَمِ از سحاب نَمِرِ به ذکر أصابنا جاز الضَّبْعِ گویا گشتند» (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۶۱۱). «الضَّبْع» به معنای کفتار است و «وِجَارُ الضَّبْعِ» اشاره به باران سخت و شدید دارد، از آن جهت که باران شدید کفتار را از لانه‌اش بیرون می‌کند.

● اعذب من ماء مأرب (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۵۳۳)

شهادی توضیح می‌دهد که مثلی به این صورت در کتب امثال ضبط نشده است و احتمالاً «اعذب من ماء البارق» باشد و «بارق» در معنای ابری است که در آن برق باشد. همچنین حدس زده که شاید مأرب باشد که نام سدی بود که پادشاه بنا کرد (همان‌جا). این مثل هرچند در کتب مشهور امثال از قبیل مجمع الامثال، المستقصی فی الامثال و غیره ضبط نشده ولی در آثاری چون ثمار القلوب وارد شده است (نک. ثعالبی، ۱۴۲۴: ۵۶۰/۱). از اینجا می‌توان دریافت که ضبط دست‌نویس‌های دره نادره اصیل است و حدس نخست شهادی قطعاً نادرست است و نباید ضبط دست‌نویس‌ها را تغییر داد.

شهر مأرب واقع در سبأ یمن مسافت آن تا صنعاء سه روز راه است. وجه تسمیه سبأ این است که محل سکونت فرزندان سبأ بن یشجب بن یعرب بن قحطان بود. وی نخستین پادشاه عرب است که مردم را به اسارت گرفت و اسرا را وارد یمن کرد. برخی از مورخین گفته‌اند که او شهر سبأ و «سد مأرب» را بنا نهاد و هنگامی که سیل عَرم، سد مأرب را ویران ساخت، مردم این منطقه در سرزمین‌های دیگر پراکنده شدند و هر دسته‌ای به سمتی رفتند، و عرب، پراکندگی آنها را ضرب‌المثل قرار داده و گفته است: ذَهَبَ القَوْمُ أیدی سَبأ؛ مردم

چون قوم سبأ پراکنده شدند (حموی، ۱۳۹۷: ۱۸۱/۳). مردم سرزمین مأرب، در نقاط حساس، سدهای زیادی ساخته بودند که از همه مهم‌تر «سد مأرب» بوده است و مجاری مختلف در آن ایجاد کرده بودند که در اثر آن باغ‌های زیبا و کشتزارهای پربرکت در دو طرف مسیر رودخانه ایجاد شده بود و آب آن به عذوبت و گوارایی شهره عام و خاص شده بود و اعراب بدان مثل زده‌اند (ثعالبی، ۱۴۲۴: ۵۶۰/۱).

● **إِنَّ الدَّوَاهِيَ فِي الْأَفَاقِ تَهْتَرُسُ** (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۱۴۶-۱۴۷)

در درّه نادره، به جای واژه «آفات»، «آفاق» ضبط شده که اشتباه است. صورت صحیح مثل همان است که در مجمع الامثال آمده است: «إِنَّ الدَّوَاهِيَ فِي الْأَفَاقِ تَهْتَرُسُ». این مثل در هنگام سختی و شدت فتنه به کار می‌رود و اصل آن از این داستان اخذ شده که: مردی بر دیگری گذشت که اسب آستن خود را دعا می‌کرد و می‌گفت خدایا کره اسب نرینه یا ماده‌ای ده. مرد بر وی خرده گرفت که کره اسب جز نر یا ماده نخواهد بود. لیکن چون مادیان زانید، مختلف‌الخلقه بود و مرد گفت:

قد طَرَّقَتْ بَجَنِينَ نَصْفُهُ فَرَسٌ إِنَّ الدَّوَاهِيَ فِي الْأَفَاقِ تَهْتَرُسُ
(میدانی، ۱۳۶۶: ۱۲/۱)

همچنین صورت «ترتهس» نیز نقل شده که قلب «تهترس» است (نک. همان‌جا).

● **جُرْفٌ مِّنْهَالٍ وَسَحَابٌ مِّنْجَالٍ** (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۷۱۲).

این مثل در درّه نادره نادرست ضبط شده و صورت صحیح آن همان است که در مجمع الامثال آمده است: «جُرْفٌ مِّنْهَالٍ وَسَحَابٌ مِّنْجَالٍ». «جُرْفٌ مِّنْهَالٍ» (جُرْف: آنچه سیل از وادی برد؛ مِّنْهَال: فروریخته): یعنی او را دوراندیشی و خرد نیست؛ «سَحَابٌ مِّنْجَالٍ» (ابر پراکنده‌شده)؛ یعنی در سخای او خیری نیست (نک. میدان، ۱۳۶۶: ۱۷۷/۱).

● **جَزْحٌ جُوَيْنٌ مِّنْ سَوِيْقٍ غَيْرِهِ** (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۱۸۵)

این مثل در درّه نادره به صورت «جَزْحٌ جُوَيْنٌ مِّنْ سَوِيْقٍ غَيْرِهِ» (دهش جوین از قاووت دیگری است) ثبت شده و مصحح در پاورقی، نسخه بدل «حدج» را از نسخه ط آورده، که

نادرست است:

ملک محمود بنا بر شدت اختلال امور... به عرصه خودنمایی درآمد تا قصبه جوین
توسن دلیری ارتماض داده به آن ناحیه حکام برگماشت و مثل جزح جوین من سويق غيره
را به کار برد (همان جا).

صورت اصلی مثل همان است که در مجمع الامثال به صورت «جَدَحْ جُوِينُ مِنْ سَوِيْقِ
غیره» ضبط شده (میدانی، ۱۳۶۶: ۱۵۹/۱) و ضبط «جَزْحُ» به جای «جَدَحْ» خطا است.
«[خمیر] جوین از قاووت دیگری آمیخت»؛ یعنی نان جوین از مال شخص دیگری می‌پزد
و می‌بخشد. این مثل، مثل فارسی «از کیسه خلیفه بخشیدن» را به ذهن متبادر می‌کند.

● حَلَبَ الدَّهْرُ اشْطَرَهُ (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۶۲۷)

در دَرّه نادره واژه «الدهر» به صورت مضموم ضبط شده که با توجه به توضیحات مجمع
الامثال نادرست می‌نماید و باید مفتوح (الدَّهْرُ) باشد. این مثل استعاره از «حَلَبَ اشْطَرَهُ
التَّاقِه» (دو پستان شتر را دوشید) است و اشاره به این دارد که هم خیر و هم شرش را دید.
«اشْطَرَهُ» بدل از «الدَّهْرُ» است و به همین دلیل منصوب شده است. این مثل، همانگونه که
شهادی گفته است، درباره کسی استفاده می‌شود که روزگار را آزموده باشد (میدانی، ۱۳۶۶:
۱۹۵/۱).

● خِرْبَانُ اَرْضِ صَقْرَهَا اَمَلَتْ (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۱۳۶)

این مثل در مجمع الامثال به صورت «خِرْبَانُ اَرْضِ صَقْرَهَا مِلَّتْ» ثبت شده است و برای
قومی به کار می‌رود که پیشوایان و بزرگان از حال مردمش غافل شوند و آنان را نادیده
بگیرند (میدانی، ۱۳۶۶: ۲۴۸/۱). واژه «الخرب» مذکر حُبّاری و جمع آن خِرْبَان و خِرَاب
و آخراب است (نک. نجار و دیگران، ۱۴۲۶ق: «الخرب») و فعل «لَتَّ لَتًا الشیء» به
معنای «چیزی را نرم کوبید/ آن را بست» است. «أَلَّتَّ الصقر»: باز سر خود را زیر بال‌هایش
برد (همان: «التَّ»).

شهادی به جای «خِرْبَان»، «خِرْبَان» ضبط کرده که نادرست است. همچنین ریشه فعل
را اشتباهاً از «مَلَّ» دانسته و آن را به «ستوه آمدن» معنی کرده است: «حباراهای سرزمینی اند

که چرخ (مرغ شکاری) آن به ستوه آمده است». معنای دقیق و پیشنهادی این مثل چنین است: جبارهای سرزمینی اند که پرندۀ شکاری آن سر خود را به زیر بال‌هایش برده است.

● الرامی الکینانة بالنبیل (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۱۲۹)

این مثل در مجمع الامثال به صورت «شُغِلَ عَنِ الرامی الکینانة بالنبیل» ضبط شده است (میدانی، ۱۳۶۶: ۳۶۳/۱). شهیدی در توضیح این مثل، آن را کنایه از مهارت در تیراندازی دانسته است، در حالی که مراد این است که فلانی از کسی که تیردان را با تیر می‌زد غافل شد و درنیافت که تیرانداز قصد داشت به بهانه تیردان، خود شخص را هدف قرار دهد. این مثل زمانی به کار می‌رود که فرد از کیدی که بر او می‌رود، غافل می‌ماند. میرزا مهدی خان این مثل را در توصیف چرخ به کار برده است:

اعیان دولت پادشاهی که به عادت قدیم کمان گمان آمدن خصم را به گوشۀ نسیان و خدنگ دوراندیشی را به کیش غفلت کیشی و عصیان و سپر حزم را به پشت سر و از سر هوای مغفر انداخته از اشاره قبل الرماء تملا الکینان غافل بودند و از قدراندازی قضا و سهام قسی چرخ که الرامی الکینانة بالنبیل صفت داشت ذاهل.

منظور مؤلف غفلت از کارهای فلک است، نه مهارت فلک در تیراندازی. استرآبادی در این بخش از کتاب درصدد بیان غفلت بزرگان دولت است که گمان هجوم دشمن را نمی‌بردند.

اصل مثل چنین است که مردی از قبیلۀ بنی‌فزاره و مردی دیگر از بنی‌اسد که هر دو تیرانداز ماهری بودند، باهم می‌رفتند. فزاری تیردانی جدید و اسدی تیردان کهنه‌ای داشت. تیردان فزاری، که اسدی را به شگفتی وا داشته بود، از او پرسید: به نظرت من تیرانداز ماهری هستم یا تو؟ فزاری پاسخ داد که من از تو ماهرترم و تیراندازی را من به تو یاد داده‌ام. اسدی گفت تیردانت را برای من نصب کن تا با تیر بزنم و من نیز تیردان خود را برای تو نصب می‌کنم. فزاری به اسدی گفت نخست تو تیردانت را نصب کن و اسدی تیردانش را بر درختی آویخت و فزاری با تیری آن را تکه‌تکه کرد. زمانی که تیرهای فزاری تمام شد، اسدی گفت که حالا تو تیردانت را نصب کن. اسدی تیردان او را زد و سپس تیر را در کبد فزاری نشان داد و او را به خاک افکند و کمان و تیردان او را برداشت. فرزوق گفته است:

فَقَلْتُ أَظَنَّ ابْنَ الْخَبِيثَةِ أَنْسَى شُغِلْتُ عَنِ الرَّامِي الْكِنَانَةَ بِالنَّبْلِ
(میدانی، ۱۳۶۶: ۳۶۳/۱)

● رَبُّ زَارِعٍ لِنَفْسِهِ حَاصِدٌ سِوَاهُ (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۶۶۷)

و محصول ارامل و ایتام را به مفاد رَبُّ زَارِعٍ لِنَفْسِهِ حَاصِدٌ سِوَاهُ با داس جفا محصود سپاه
ظلم گردانید.

در مجمع الامثال به جای «حاصد»، «حاصد» آمده و همین صحیح است؛ چون خبر
«زارع» است که بعد از «رَبُّ» آمده و محلاً مرفوع است:
ابن کلبی گوید: اولین شخصی که این مثل را به کار برد، عامر بن ظَرِب بود. هنگامی که
صعصعة بن معاویه به خواستگاری دخترش آمد (نک. میدانی، ۱۳۶۶: ۳۱۳/۱).
این مثل زمانی به کار می‌رود که کسی زحمت زیادی برای به دست آوردن چیزی بکشد
ولی حاصل و دسترنج آن نصیب دیگری شود.

● الرَّومُ إِذَا لَمْ تُغَزَّ عَزَّتْ (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۹۸)

پس به مصداق الروم إذا لم تُغَزَّ عَزَّتْ ساز سفر به جانب غرب راست نموده توکل بفضل
منیع رب و از مقام عزت، عزم عراق عرب کردند (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۹۸).
شهیدی در ذیل این مثل آورده که «با تفحص فراوان حدیثی بدین عبارت» نیافته است،
در صورتی که این مثل در مجمع الامثال ثبت شده است:
الروم إذا لم تُغَزَّ عَزَّتْ، یعنی انّ العدو إذا لم يُقَهَّر رام القهر، و فی هذا حصّ علی قهر
العدو (میدانی، ۱۳۶۶: ۲۸۷/۱).
معنای صحیح مثل چنین است: اگر به روم (دشمن) حمله نکنی او حمله خواهد کرد.

● عَصَاهُمْ شَقَقًا (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۵۲۶)

چون این خبر لطمه‌زن گوش والی قزاق گشت، از عزم خود تخوَق ورزیده، خویقیان را
صلای هذا فراق گفت و با افواج شر شیمه سراسیمه به عصای عصاهم شققاً [پراکنده
شدند] جنیبت خیبت از خيوه بر جنبه تجنّب رانده.

در تعلیقات دَرّه نادره درباره این مثل آمده است: «با تفحص فراوان این صورت در امثال
یافت نشد» (همان‌جا). اما این عبارت به شکل «طارت عصاهم شققاً» در برخی منابع نقل
شده است (ثعالی نیشابوری: ۱۴۲۳: ۲۹۶؛ زمخشری، ۱۹۸۷: ۱۵۱/۲). اصل این مثل را

از دو خدی‌خوان دانسته‌اند که از قضا همسفر بودند، و زمانی که راهشان جدا شد، هر کدام نصف عصایی را که با همراه داشتند با خود بردند؛ این واقعه مثلی شد برای هر جدایی و پراکندگی.

● عَيْنُهُ فِرَاؤُهُ (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۴۰)

از ناصیه حالش پیدا بود فی المثل عَيْنُهُ فِرَاؤُهُ.

در باره این مثل در توضیحات درّه نادره آمده است: «مثل است در حق کسی که ظاهر وی شاهد باطن او بود» (همان‌جا)، اما در واقع «فرار» به عمل گشودن دهان ستور برای فهمیدن سنّ او از روی دندان‌هایش می‌گویند (نک. ابن‌منظور، ۱۳۷۵ق: ۵۱/۵). این عبارت در اصل به شکل «إِنَّ الْجَوَادَ عَيْنُهُ فِرَاؤُهُ» است که به صورت «الْخَيْبُ عَيْنُهُ فِرَاؤُهُ» نیز نقل شده است؛ یعنی چشمان شخص بخشنده نشان از بخشندگی و باطن او دارد یا خبائثت شخص از چشمانش پیداست و نیازی به شمردن دندان‌های او نیست (نک. عسکری، ۱۴۰۸ق: ۷۸/۱؛ زمخشری، ۱۹۸۷: ۳۱۵/۱). در متن درّه نادره این مثل در کنار ترکیبات و واژه‌هایی از قبیل بادپایان صرصرتک، عنان‌ریز، کمیت و ... به کار رفته و بیانگر این نکته است که استرآبادی «فرار» را در معنای اصل مثل به کار برده است.

● فَازَ بِالسَّهْمِ الْأَخِيْبِ (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۳۱۹)

هرچند سهم طالع و طالع سهم غنیم و مرامی مراد و مرام رومیه نخست بر خاک فَازَ بِالسَّهْمِ الْأَخِيْبِ آمد، لکن ...

در توضیحات درّه نادره درباره این مثل به نقل از مجمع الامثال چنین آمده است: «هنگامی گویند که کسی به مطلوب نرسد» (همان)، اما اصل این مثل به تیرهای قمار مربوط می‌شود که سه نوع است: الْمَنِيْحُ، السَّفِيْحُ و الْوَعْدُ (نک. ابن‌منظور، ۱۳۷۵: ۳۶۸/۱). این مثل که در اصل به شکل «مَنْ فَازَ بِفُلَانٍ فَقَدْ فَازَ بِالسَّهْمِ الْأَخِيْبِ» ثبت شده، در منابعی چون مجمع الامثال و المستقصى فی امثال العرب که مورد استفاده مرحوم شهیدی بوده، از امام علی^(ع) نقل شده است (نک. میدانی، ۱۳۶۶: ۳۰۸/۲؛ زمخشری، ۱۹۸۷: ۳۵۸/۲؛ نهج‌البلاغه، ۱۳۷۹: ۹۸).

شهیدی در ذیل این مثل توضیحاتی ارائه کرده که شفاف نیست و نیازمند بازنگری است. این مثل به نوعی قماربازی در بین اعراب جاهلی اشاره دارد. آنها شتری را سر بریده و چندین پاره‌اش می‌کردند و سپس با ده یا یازده چوبه تیر (قدح) قمار می‌کردند. هفت چوبه تیر «نصیب» داشت و سه چوبه تیر بدون «نصیب» بود و چوبه تیری که بیشترین نصیب را داشت «قدح معلی» می‌نامیدند (ضیف، ۱۳۶۶: ۸۳). هفت تیر اولی دارای سهم بودند؛ به ترتیب از یک تا هفت سهم و سه تای اخیر سهمی نداشتند و کیفیت آن - با استناد به تفسیر مجمع البیان - چنان بود که شتری را سر بریده و بیست و هشت قسمت می‌کردند و قماربازان که به عدد تیرها ده نفر بودند، تیرها را مخلوط می‌کردند و هر کس یک تیر برمی‌داشت. صاحب تیر «فد» یک قسمت و صاحب تیر «توام» دو قسمت، تا آن نفر که تیر «معلی» به نام او آمده بود، هفت سهم می‌برد و آنان که سه تیر «سفیح، منیح و وغد» به دست آنها آمده بود، نه تنها چیزی نمی‌بردند، بلکه پول شتر را هم می‌پرداختند (طبرسی، ۱۳۶۰: ۲۴۵-۲۴۴).

این مثل زمانی به کار می‌رود که شخصی از رسیدن به مطلوب خود ناامید گردد، گویی که در قماربازی تیر بی‌نصیب نصیب او شده است و نه تنها سهمی نمی‌برد بلکه هزینه شتر نحر شده را هم باید پردازد. معنای این مثل به صورت زیر درست است: «با تیری که بی‌نصیب تر و دارای خسارت بیشتری است، رستگار^۳ شد». در واقع نه تنها به مطلوب نرسید بلکه گرفتار و متضرر هم شد.

● قَمَقَامَةٌ حَكْتُ بِجَنْبِ الْبَازِلِ (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۴۷)

شهیدی در توضیحات خود اشتباهاً «قَمَقَامَةٌ» را میمون معنا کرده است:

قَمَقَامَه میمون خرد و بازل شتری است به نه سالگی درآمده و آن نیرومند ترین شترانست (همان‌جا)،

در حالی که به معنای شپش کوچکی است که بر شتران می‌چسبد، مانند شپش که به

۳. من باب استعاره تهکمیّه «رستگار شدن» آمده است و معنای اصلی آن نقیض معنای ظاهری است، یعنی مغبون و متضرر.

انسان می‌چسبد (نک. ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ۱۴۷/۱۲). معنای لفظی مثل چنین است: شپش کوچک در نزد شتر بالغ سخن گفت؛ و آن درباره تقابل موجود ضعیف و ذلیل با موجود قوی استفاده می‌کنند (میدانی، ۱۳۶۶: ۱۲۲/۲).

● لا أَفْعَلُ مَا عَرَّدَ رَاكِبٌ (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۳۳۳)

در رخسار کار سر عسکر چون آب نبود پاتراغ جوابِ جوابِ اجابت نکرده مثل لا أَفْعَلُ مَا عَرَّدَ رَاكِبٌ را از ضَعْف قَوْتِ از قوه به فعل آورد. شهیدی در توضیحات این مثل نوشته است:

این مثل در تمام نسخ بدین صورت است و مأخذ آن را نیافتیم و تغرید در این جا معنی مناسبی ندارد، شاید تغرید به معنی گریختن و آن با کلمه راکب مناسب است.

این در حالی است که «تغرید» به معنای آواز خواندن (دهخدا: ذیل «تغرید») منظور بوده است. این مثل در اغلب منابع به شکل «ما عَرَّدَ رَاكِبٌ» (زمخشری، ۱۹۸۷: ۲/۲۵۰؛ الهاشمی، ۱۴۲۳ق: ۱/۲۲۵) و «لا أَفْعَلُهُ مَا عَرَّدَ رَاكِبٌ» (مادام که حدی خوان می‌خواند، آن را انجام نخواهم داد) نقل شده، و در اصل بخشی از بیت التَّابِغَةُ الْجَعْدَى است که:

تَعَالَوْا نُحَالِفْ صَامِتًا وَمُزَاحِمًا
عَلَيْهِمْ نَصَارًا، مَا تَعَرَّدَ رَاكِبٌ
(ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ۳/۳۲۴)

معنای مثل این است که «آن کار را هرگز انجام نمی‌دهم»، و شبیه است به این امثال: «لا أَفْعَلُهُ مَا حَذَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ، لَا أَفْعَلُهُ مَا سَجَعَ الْحَمَامَ، لَا أَفْعَلُ ذَلِكَ مَا هَدَّاهُ الْحَمَامُ» (ابوعلی القالی، ۱۹۲۶: ۴۲۶-۴۲۷).

● مَنِ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ فَقَدْ خَاطَرَ (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۴۵)

ضمیر ژولیده و خاطر پژولیده باغراء خاطر مَنِ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ فَقَدْ خَاطَرَ دامن تحمل برافشاند.

شهیدی در توضیحات نوشته است:

گمان ندارم حدیثی مأثور باشد، چه در مواضع محتمل جست‌وجو کردم و یافت نشد. در واقع، این جمله از سخنان امام علی^(ع) است که به شکل «مَنِ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ فَقَدْ خَاطَرَ وَ غَرَّرَ» نقل شده است (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰: ۶۶۶).

● مَنْ طَلَبَ مَا لَا يَعْنِيهِ فَاتَّ عَنَّهُ مَا يَعْنِيهِ (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۳۵۱-۳۵۲)

شهیدی این مثل را مأخوذ از حدیث «من حسن اسلام المرء تركه ما لا يعنيه» دانسته و به این شکل تصحیح کرده است:

بعد از چند روز بسوی نار سقر، بار سفر بسته مدلول مَنْ طَلَبَ مَا لَا يَعْنِيهِ فَاتَّ عَنَّهُ مَا يَعْنِيهِ بعینه در کار او رفت.

اما این مثل هم از سخنان امام علی (ع) است که در مناقب ابن شهر آشوب به شکل «مَنْ طَلَبَ مَا لَا يَعْنِيهِ فَاتَّ عَنَّهُ مَا يَعْنِيهِ» (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۶: ۱/۳۷۵) و در غرر الحکم به شکل «من اشتغل بما لا يعنيه فاتَّ عنه ما يعنيه» نقل شده است (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰: ۶۲۰). این مثل زمانی به کار می‌رود که شخصی به امور نامربوط به خود پردازد و از امور ضروری خود بازماند.

● نَدَى الْمَزْنُ بِالْمَطَارِ (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۶۲۰)

و هر روز اوقات جنود از ناسازی فصل، معنی نَدَى الْمَزْنُ بِالْمَطَارِ بارانی بیان می‌کرد.

شهیدی در توضیحات این مثل تصریح می‌کند که مأخذ مثل را نیافته است. این مثل در اصل به صورت «بدی المزن بالأمطار بارانی» (ابر باران‌زا به شکل بارش‌ها نمایان شد) نقل شده و از مصراع دوم شعر غدیریۀ مسیحا الفسوی (۱۱۲۷-۱۰۳۷ق) ^۴ گرفته شده است:

واسوء بسط يد غلت إلى عتقي حتی بدی المزن بالأمطار بارانی
وقوست ألفي كالنون من نصب فکاد ينقلب ایران نیرانی
(امینی، ۱۳۶۵: ۱۱/۳۶۹)

ضبط «ندی» به جای «بدی» اشتباه است و کلمه «بارانی» نیز جزو مثل محسوب می‌شود که در متن دُرّه و توضیحات آن به این نکته توجه نشده و شهیدی بعد از واژه بارانی علامت سؤال به نشانه ابهام گذاشته است. این مثل زمانی به کار می‌رود که شخص دچار سختی و مشقت شود.

۴. مولی محمد الفسوی، شاعر قرن یازدهم و دوازدهم هجری و مشهور به مسیحا، در شعر فارسی «معنی» و در شعر عربی «مسیح» تخلص می‌کرده است. وی در قصیده غدیریۀ خود واژه‌های فارسی از قبیل باران و ایران و... را به کار برده است. این شاعر و خطیب در زمان سلطنت شاه سلیمان و شاه سلطان حسین مسند شیخ الاسلامی شیراز را به عهده داشت (نک. امینی، ۱۳۶۵: ۱۱/۴۸۹).

● و فِي الظُّهْرِ جَاءَ بِالْعَصْرِ (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۳۱۴)

هنگام چاشت با جیش پرجاش پرخاشجوی به مقابله طلیعه خسرو کریم‌العصر درآمد و فی الظهر جاء بالعصر.

شهیدی در ذیل این مثل، به نقل از منتهی الارب واژه «عصر» را به معنای گروه و قبیله در نظر گرفته است که حاصل مثل چنین می‌شود: «در ظهر قبیله را آورد». ولی به نظر می‌رسد که منظور ادای نماز عصر در وقت ظهر است که کنایه از کار بی‌موقع و نابهنگام است. مهدی‌خان استرآبادی این مثل را در باب «در بیان محاربه با توپال عثمان پاشای سرعسکر و ظهور کسر در لشکر بعد از فتح به تقدیر ایزد بیچون» به کار برده است؛ ماجرا از این قرار بوده که عثمان پاشا، صدر اعظم سابق، به سرداری سمت بغداد مامور شد. وی که در طول شط آهسته پیش می‌آمد، با لشکر ایران روبه‌رو شد و جنگی در پیوست که سپاه عثمانی شکست خورد و بسیاری از آنان گریختند. استرآبادی پس از وقوع این اتفاقات برای کارهای عثمان پاشا و لشکریانش این مثل را به کار می‌برد.

● لَا مَاءَكَ أَبْقَيْتِ وَلَا حِرْكَ أَبْقَيْتِ (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۶۷۵)

در دژة نادره به جای «انقیت»، «انقیت» ثبت شده است:

و زمانه مراعات النظیر را به طنز لَا مَاءَكَ أَبْقَيْتِ وَلَا حِرْكَ أَبْقَيْتِ می‌گفت و این داهیة تاسه عام بر خاص و عام متواتر ... بودی» (همان).

اصل این مثل درباره زنی است که آبی را که در اختیار داشت برای غسل به کار برد، لیکن آب بدان کفاف نداد. این مثل به شکل «لَا مَاءَكَ أَبْقَيْتِ وَلَا حِرْكَ أَبْقَيْتِ» [نه آب خویش باقی گذاشتی و نه فرج خود پاک ساختی] نقل شده (نک. میدانی، ۱۳۶۶: ۲/۲۱۷؛ عسکری، ۱۴۰۸ق: ۱/۱۴۲؛ زمخشری، ۱۹۸۷: ۲/۲۶۶) و درباره کسی استفاده می‌شود که ابزار و وسایل خود را تمام کند و به حاجتش نرسد.

● هَذَا أَمْرٌ لَا يَثْقَى لَهُ قُدْرِي (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۳۱۱)

با دهان خاموش و درون افسرده نشست هذا أَمْرٌ لَا يَثْقَى لَهُ قُدْرِي.

این مثل با اینکه به مجمع الامثال ارجاع داده شده، به صورت صحیح ضبط نشده است و در توضیحات هم به این شکل معنا شده است: «این سه‌پایه، دیگ مرا برنمی‌تابد و آن را

نمی‌پذیرم». این مثل در مجمع الامثال به صورت «هَذَا أَمْرٌ لَا يَنْبَغِي لَهُ قَدْرِي؛ أَي أَمْرٌ لَا أَقْرَبُهُ وَلَا أَقْبَلُهُ» آمده است؛ یعنی به آن نزدیک نمی‌شوم و آن را نمی‌پذیرم (میدانی، ۱۳۶۶: ۳۹۲/۲).

● هُوَ أَغْلَاهَا ذَا نَوْقٍ (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۳۲۰)

نشأته کار یلان سهمگین که در قوس تَفَوَّقَ هُوَ أَغْلَاهَا ذَا نَوْقٍ مَفَوَّقٌ می‌بود، دالف و دَوبَر و دیده مقصود لشکر مظفر مظفور گردید.

این مثل در مجمع الامثال (میدانی، ۱۳۶۶: ۲۹۳/۲) به شکل «هُوَ أَعْلَى النَّاسِ ذَا فَوْقٍ» (تیر او از همه برتر است)، در جمهرة الامثال به صورت «أَعْلَاهَا ذَا فَوْقٍ» (عسکری، ۱۴۰۸ ق: ۱۷۶/۱)، و در المستقصى فی الامثال به شکل «هُوَ أَغْلَاهَا ذَا فَوْقٍ» آمده است (زمخشری، ۱۹۸۷: ۳۹۶/۲). بنابراین، ضبط متن درّه به شکل «ذَانُوقٍ» صحیح نیست، با اینکه در بخش توضیحات، به مجمع الامثال هم ارجاع داده شده است. احتمالاً تبدیل «ذَا فَوْقٍ» به «ذَا نَوْقٍ» خطای مطبعی بوده است.

● يَدْخُلُ شَعْبَانَ فِي رَمَضَانَ (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۸۸)

به تخلیط و تغلیط تا غره رمضان استمهال و بمثل يَدْخُلُ شَعْبَانَ فِي رَمَضَانَ استعمال ورزیده... این مثل را برای درهم آمیخته شدن امور به کار می‌برند و شهیدی درباره آن نوشته که مأخذ مثال را نیافته است. مثل در درّه نادره اشتباه ضبط شده و «يَدْخُلُ» صحیح است: «يَدْخُلُ شَعْبَانَ فِي رَمَضَانَ» (میدانی، ۱۳۶۶: ۴۲۸/۲).

نتیجه

مهدی‌خان استرآبادی در کتاب درّه نادره حدود ششصد مثل عربی به کار برده است. بررسی و نقد تعلیقات و تصحیح امثال عربی این کتاب در درک صحیح نکات تاریخی و ادبی آن کاملاً مؤثر خواهد بود و از ابهامات آن خواهد کاست. همچنین بررسی امثال عربی این متن در تبیین منابع استرآبادی در نگارش آن و حتی شناسایی منابع عصر نادرشاه اهمیت بسیاری دارد. بنابراین ثبت صحیح امثال عربی درّه نادره و توضیح دقیق آنها از نظر معنی، ریشه و

کاربرد، حائز اهمیت و از این نظر لازم است که در تصحیح و تعلیقات این کتاب بازینی گسترده‌ای صورت گیرد.

منابع

- ابن شهر آشوب، محمد بن علی (۱۳۷۶ق). المناقب. به اهتمام علی اشرف الحسینی. نجف: المكتبة الحیدریة.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۳۷۴-۱۳۷۵ق). لسان العرب. ج ۱۰. بیروت: دار صادر.
- ابوعلی القالی، اسماعیل (۱۹۲۶). شذور الأملی. مصر: دار الکتب المصریة.
- استرآبادی، میرزا مهدی خان (۱۳۶۶). دژة نادره. به اهتمام سیدجعفر شهیدی. تهران: علمی و فرهنگی.
- امینی، سید عبدالحسین (۱۳۶۵). الغدیر. ج ۱۱. تهران: کتابخانه بزرگ اسلامی.
- تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد (۱۴۱۰ق). غرر الحکم و درر الکلم. قم: دار الکتب الإسلامی.
- ثعالبی نیشابوری، عبدالملک بن محمد (۱۴۲۴ق). ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب. بیروت: مکتب العصریة.
- _____ (۱۴۲۳ق). التمثیل و المحاضرة. بیروت: الهلال.
- حریری، قاسم بن علی (۱۳۲۶). مقامات حریری. پاریس.
- حموی، یاقوت بن عبدالله (۱۳۹۷ق). معجم البلدان، ج ۳. بیروت: دارصادر.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۶۴). لغت‌نامه. تهران: چاپخانه مجلس و دانشگاه تهران.
- زمخشری، محمود (۱۹۸۷م). المستقصى فی امثال العرب. بیروت: دار الکتب العلمیة.
- سازواری، محمودرضا و شهلا محمدریحانی (۱۳۹۲). «کاوشی در مثل، تمثیل و ارسال المثل». تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)، ش ۱۵: ۶۱-۸۱.
- شعبانی، رضا (۱۳۶۹). تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریة. تهران: نوین.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۶۰). تفسیر مجمع البیان. ترجمه گروهی از مترجمان. تهران: فراهانی.

- عسکری، أبو هلال (١٤٠٨). جمهرة الأمثال. به اهتمام أحمد عبدالسلام و محمد سعيد بن بسيوني. بيروت: دار الكتب العلمية.
- نجار، محمد علي؛ ابراهيم مصطفى و حامد عبدالقادر و احمد حسن الزيارت (١٤٢٦ق). معجم الوسيط. تهران: مؤسسة الصادق.
- نهج البلاغه (١٣٧٩). [گردآورنده:] محمد بن حسين شريف الرضى. ترجمه و شرح على نقى فيض الاسلام. تهران: تأليفات فيض الاسلام.
- مويّد شيرازى، جعفر (١٣٦٩). «درّه نادره و اشعار عربى آن». مجله دانشكده ادبيات و علوم انسانی مشهد، س ٢٣، ش ١ و ٢: ٢٩٠-٣٠٠.
- ميدانى نيشابورى، احمد بن محمد (١٣٦٦). مجمع الامثال، ج ٢. مشهد: معاونية الثقافية للآستانة الرضوية المقدسة.

